اعترافات ذهن خطرناک یک کمونیست

حوادث ۳۰ خرداد ۶۰، فرار بنی‌صدر به همراه سرکرده مجاهدین خلق (منافقین) و حرکت‌های مسلحانه که پیش از خروج این ۲ نفر با عنوان «آغاز فاز نظامی» کلید خورده بود، طراحی‌های تروریستی علیه جمهوری اسلامی را به خانه‌های تیمی کشانده بود. پس از مدت کوتاهی از ۳۰ خرداد و افزایش عملیات‌ها از سوی منافقین که در ۴ سطح اقدام- عملیات ترور علیه مسؤولان سیاسی- مذهبی جمهوری اسلامی (مانند انفجار در دفتر نخست وزیری و ترور امام جمعه) ب- عملیات ترور پاسداران کمیته، سپاه و دادستانی انقلاب ج - عملیات ترور مردم کوچه و بازار و د - عملیات آتش‌سوزی اموال عمومی و دولتی، سرقت مسلحانه و حمله به موسسات، مغازه‌ها و منازل مردم انجام می‌شد، با اجرای طرح ملک و مستاجر در سال ۶۰، هر مالکی موظف به شناسایی هویت مستاجر خود با ارائه شناسنامه شد و بدین ترتیب لورفتن و شناسایی عوامل گروهک‌ها افزایش پیدا کرد. امکان خروج هم البته برای همه وجود نداشت، در نتیجه این اتفاقات، اعضای اتحادیه کمونیست‌ها جنگل را برای فاز نظامی خود انتخاب کردند. البته اعضای این اتحادیه می‌کردیم و مطمئن بودیم که می‌آیند و هیچ ترتیبی هم در این باره نداشتیم، به این ترتیب بود که مقر بسیج محاصره شد، مقر سپاه هم در ابتدا محاصره شد ولی بعد از نیم ساعت آنجا را ول کردند و گفتند خبری نیست (من حدود آنجا نبودم همان‌طور که گفتم ما نمی‌خواستیم بدهیم) درگیری‌ها در اطراف بسیج شروع شد و حدود ۱۶ تا ۱۷ نفر از افراد ما اطراف بسیج را محاصره کرده بودند. اینکه می‌پرسید چه جوری و از کجا درگیری آغاز شده، به این دلیل که تقریباً هیچ‌کدام از افراد ما (گویا به جز یک نفر) همانجا تکه تکه شدند، اطلاع ندارم در درگیری چطور آغاز شده و نخستین گلوله را که زد، ایا اول افراد سپاه این بچه‌ها را دیدند و گلوله زدند یا اینها اول برادران سپاه را دیدند و گلوله زدند؟ اینها را دقیق نمی‌دانم. بعد هم سکوت و آرامش بود تا فردا صبح حدود ساعت ۸،۵،۸ یا ۹ صبح که کم کم از طرف پل نیروهای بسیج و سپاه سنگربندی کردند و آمدند جلو اول از همه در اطراف بسیج درگیری شد و افراد ما آنجا محاصره و همگی کشته شدند که تقلب را مرتب باید بکنند و نه ماهه بحث آن بود که پس یک شهری، جایی را انتخاب کنیم تا در آنجا بتوانیم خودمان را حفظ کنیم و به مردم بگوییم راه این است، چاره این است. داریم به اشتباه می‌رویم. داریم می‌رویم زیر پرچم آمریکا، بیایید کمک کنید کشور را نجات بدهیم، با یک چنین برداشتی، ما با حدود ۷۰ قبضه اسلحه و حدود ۱۰۰ نفر از افراد به داخل جنگل رفتیم و تقریباً از اواخر شهریور همه در جنگل بودند. قرار بود ۱۸ آبان به شهر بیاییم که آمدیم سر خیابان، درگیری شد و مجبور شدیم برگردیم داخل جنگل. بعد از آن هم ۴ ماه طول کشید تا برنامه جنگل تغییر کند. یعنی برنامه برزیم برای اینکه چه جوری به شهر برویم طی این مدت چند بار در گیر شدیم و چند بار هم با گروه‌های گشتی سپاه برخورد کردیم و متأسفانه در گیری‌هایی رخ داد که هیچ کدام در برنامه ما نبود. برنامه ما این بود که مثلاً قیام بکنیم. به هر صورت برنامه‌ریزی طول کشید. اگر بخواهم از چگونگی زندگی در جنگل بگویم، شاید ارزش نداشته باشد. یک مقدار وسایل و آذوقه و... منتقل کرده بودیم به جنگل و مدتی را آنها می‌گذراندیم. بعد آذوقه تهیه کرده بودیم، البته از گالش‌ها کمک می‌گرفتیم و پولش را هم می‌دادیم. اواخر دی‌ماه، آماده شده بودیم که برویم شهر و برنامه داخل شهر رفتن این بود که ما مواضعی را مثلاً در محله‌های سپاه و بسیج در آن هستند، محاصره کنیم تا آنها نتوانند بیایند بیرون و نوی مردم تیرباندازی و درگیری نشود. مردم از تیرباندازی و کشت و کشتار نهراسند. بعد به مردم بگوییم که ما فکر می‌کنیم به انقلاب خیانت شده، و بعد ببینیم مردم چه می‌کنند؟ اگر مردم آمدند و حرکت شلوغ شد، ما هم با آنها می‌رویم و ملت هستند که انقلاب می‌کنند. اگر هم نیامدند و نشد که هیچ البته فکر می‌کردیم و مطمئن بودیم که می‌آیند و هیچ ترتیبی هم در این باره نداشتیم، به این ترتیب بود که مقر بسیج محاصره شد، مقر سپاه هم در ابتدا محاصره شد ولی بعد یکی کم‌تر که اگر ما نمی‌توانستیم نیم ساعت جلوی مردم را بگیریم، ما به خانه‌های تیمی کشانده بود، پس از مدت کوتاهی از ۳۰ خرداد و افزایش عملیات‌ها از سوی منافقین که در ۴ سطح اقدام- عملیات ترور علیه مسؤولان سیاسی- مذهبی جمهوری اسلامی (مانند انفجار در دفتر نخست وزیری و ترور امام جمعه) ب- عملیات ترور پاسداران کمیته، سپاه و دادستانی انقلاب ج - عملیات ترور مردم کوچه و بازار و د - عملیات آتش‌سوزی اموال عمومی و دولتی، سرقت مسلحانه و حمله به موسسات، مغازه‌ها و منازل مردم انجام می‌شد، با اجرای طرح ملک و مستاجر در سال ۶۰، هر مالکی موظف به شناسایی هویت مستاجر خود با ارائه شناسنامه شد و بدین ترتیب لورفتن و شناسایی عوامل گروهک‌ها افزایش پیدا کرد. امکان خروج هم البته برای همه وجود نداشت، در نتیجه این اتفاقات، اعضای اتحادیه کمونیست‌ها جنگل را برای فاز نظامی خود انتخاب کردند. البته اعضای این اتحادیه می‌کردیم و مطمئن بودیم که می‌آیند و هیچ ترتیبی هم در این باره نداشتیم، به این ترتیب بود که مقر بسیج محاصره شد، مقر سپاه هم در ابتدا محاصره شد ولی بعد یکی کم‌تر که اگر ما نمی‌توانستیم نیم ساعت جلوی مردم را بگیریم، ما به خانه‌های تیمی کشانده بود به این دلیل که تقریباً هیچ‌کدام از افراد ما (گویا به جز یک نفر) همانجا تکه تکه شدند، اطلاع ندارم در درگیری چطور آغاز شده و نخستین گلوله را که زد، ایا اول افراد سپاه این بچه‌ها را دیدند و گلوله زدند یا اینها اول برادران سپاه را دیدند و گلوله زدند؟ اینها را دقیق نمی‌دانم. بعد هم سکوت و آرامش بود تا فردا صبح حدود ساعت ۸،۵،۸ یا ۹ صبح که کم کم از طرف پل نیروهای بسیج و سپاه سنگربندی کردند و آمدند جلو اول از همه در اطراف بسیج درگیری شد و افراد ما آنجا محاصره و همگی کشته شدند که تقلب را مرتب باید بکنند و نه ماهه بحث آن بود که پس یک شهری، جایی را انتخاب کنیم تا در آنجا بتوانیم خودمان را حفظ کنیم و به مردم بگوییم که راه این است، چاره این است. داریم به اشتباه می‌رویم. داریم می‌رویم زیر پرچم آمریکا، بیایید کمک کنید کشور را نجات بدهیم، با یک چنین برداشتی، ما با حدود ۷۰ قبضه اسلحه و حدود ۱۰۰ نفر از افراد به داخل جنگل رفتیم و تقریباً از اواخر شهریور همه در جنگل بودند. قرار بود ۱۸ آبان به شهر بیاییم که آمدیم سر خیابان، درگیری شد و مجبور شدیم برگردیم داخل جنگل. بعد از آن هم ۴ ماه طول کشید تا برنامه جنگل تغییر کند. یعنی برنامه برزیم برای اینکه چه جوری به شهر برویم طی این مدت

پیام انجمن اسلامی دانشجویان شهر مانیل، فیلیپین به امت حزب الله ... و قهرمان آمل

از سوی انجمن اسلامی دانشجویان شهر مانیل، فیلیپین به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و ملت مسلمان ایران و به امت حزب‌الله و ملت شهادت‌طلب جبهه آزادی‌بخش مورو

بسم الله الرحمن الرحیم

با تأیید از مردم قهار آمل تشکر کنید

امام خمینی، فتوح شهدای صدر اسلام و حسین فهمیده قرن حاضر، درود فرستاده و ضمن قدردانی و تشکر از مردم شریف و قهار آمل می‌فهمد

پرونده‌ای به بهانه ۶ بهمن، سالروز مقابله مردم آمل با گروهک اتحادیه کمونیست‌ها

دشمن در شهر

گروه یادآور: - بچه‌های کمیته‌اند؟

- آره.

- اصلی تیربار می‌اید؟ چی شد؟

- به شما ارتباطی نداره، بفرمایید.

- رمز شب برادر؟»

پاسخی نمی‌شنود. چرا که او اصلا برادر نیست و تنها به هیبت برادرها درآمده. کمی بعد آن روی دیگر آن که لباس برادرها را پوشیده مشخص می‌شود. همه آنها که توسط او از خودروهای‌شان پیاده شدند، کمی آن‌طرف‌تر به رگبار بسته می‌شوند و این بخشی از آنچه است که ندیده‌ایم. کودکی جلو می‌اید اما جلوی چشم‌هایش را می‌گیرند!

بخار گلوله‌های داغ از روی جنازه‌های نقش بر زمین شده، بلند می‌شود...

آنچه در بخشی از فیلم سینمایی «هاجرای نیمروز» درباره جنایت وحشیانه مجاهدین خلق (منافقین) به تصویر کشیده شد، ماجرای روزهای زیادی از دهه ۶۰ بود. بعد از خرداد ۶۰، فاز نظامی منافقین، با فاز نظامی ضدانقلاب، گومله و دموکرات و فاز نظامی رژیم بعث علیه جمهوری اسلامی همزمان شده بود. روزهایی که اتفاقا گروهی با عنوان «اتحادیه کمونیست‌های ایران» هم در فاز نظامی به سر می‌برد و اتفاقا با لباس‌های سپاهی که در دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر از دفتر ریاست جمهوری گرفته بودند، ایست بازرسی می‌زدند و مردم را پیاده می‌کردند و به رگبار می‌بستند. این واقعیت یکی از روزهای منتهی به ۶ بهمن ۶۰ است. حادثه‌ای قبل از حمله به آمل اتفاق می‌افتد. این به اصطلاح سربداران می‌آیند و جاده هراز را می‌بندند که اعلامیه پخش کنند. «یک روحانی به‌نام آقای شریعتی از گرگان با پسر و عروسش به آنجا می‌رسد. آنطور که عروسش تعریف می‌کند، از این روحانی کارت شناسایی می‌خواهند و او نیز به سبب پوشش آنها کارتش را به آنها نشان می‌دهد که آنها به روحانی گفتند: به‌به! ما در آسمان‌ها دنبال شما می‌گشتیم. و او را از ماشین پیاده کرده و جلوی چشم خانواده‌اش به شهادت می‌رسانند. یعنی با لباس سپاه این کار را کردند. راهنمایان هم کرده بودند. مردم هم می‌دیدند اما به واسطه لباس سپاه به آنها اعتماد کردند. بنابراین کسی نمی‌توانست به آنها شک کند. در ادامه دیگری چون زمان حمله به دهه فجر نزدیک بود، یکی از معلمان با دانش‌آموزان، مشغول رنگ‌آمیزی و شعارنویسی روی دیوار بودند که آنها با لباس سپاهی به آنها می‌گویند من سپاهی هستم و بچه‌ها هم می‌گویند که ما بسیجی هستیم؛ تا این حرف را می‌زنند، آنها را به رگبار می‌بندند و از آن دانش‌آموزان تنها یک نفر زنده می‌ماند» (از خاطرات فرمانده وقت سپاه امل) اما به چه جرمی؟ این سوالی است که می‌شود از همه گروهک‌های تروریستی پرسید.

اتحادیه کمونیست‌های ایران، با وامدار ی از تفکر مائوییستی پس از عزل بنی‌صدر با تغییر ساختار در اهداف و روش‌ها، مانند مجاهدین خلق، مشی مبارزه مسلحانه را در پیش می‌گیرند؛ مبارزه‌ای که در ابتدا شکل و شمایل مخفیانه دارد اما در ادامه برای همراه کردن مردم، روش مائو در چین را برمی‌گزینند. این سادگی‌اش در انتخاب روش است که از کجا ناشی می‌شد؟ همراه کردن مردم طبق طرح آنها چیزی شبیه مدل مائو در چین بود. مائوییست‌ها با این دیدگاه که بوسیله تسلط بر روستاها و اتصال آنها به یکدیگر می‌توان شهرها را تهدید و به سمت سرنگ حرکت کرد، به دنبال قطع مرکز بودند. در واقع همان کاری که مائو در چین انجام داد و با اتصال روستاهای دهقانی به هم و پی‌ریزی یک راهپیمایی بزرگ، یکی را فتح کرد اما با مختصات جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران بویژه مناطق شمال کشور با چین مطابقت داشت؟ (یا مردم واقعا آنها را همراهی می‌کردند؟

ضعف در تحلیل صرفا مخصوص مائوییست‌هانبود. عمده گروهک‌های تجزیه‌طلب در مرزهای غربی و شرقی و در شمال و جنوب کشور، با همین تحلیل که مردم ما را همراهی خواهند کرد، با به اینا تعداد که چندروزه به مرکز می‌رسیم، پیامدنظام خود را به کام مرگ فرستادند؛ از کودتای نوژه تا فتنه خوارج جاویدان مجاهدین خلق که در مرصاد خاموش شد. سردار غلامعلی رشید روایت تامل‌برانگیزی از یکی از اسرای عملیات مرصاد دارد که حکایت ضعف در تحلیل بدنه و توهم بالای سران منافقین است: «ما چند نفر اسیر در عملیات مرصاد گرفتیم. یکی از آنها را در همان ۴۸ ساعت اول آوردیم و با او حرف زدیم. نقشه را جلویش گذاشتیم و گفتیم از این مرز، از قصرشیرین تا بغداد چند کیلومتر است؟ می‌گفت ۱۱۰ تا ۱۲۰ کیلومتر. گفتم از قصرشیرین تا تهران چند کیلومتر است؟ گفت: ۸۰۰ کیلومتر است. گفتیم نگاه کن بعد از قصرشیرین تا بغداد هیچ چیز نیست، دشت است. دشت همواره یک جاده است و یک دشت اما برعکس به سمت تهران این همه ارتفاعات، گردنه و شهر است. اینها همه مانع است. بعد سوال کردم ما چقدر آدم داشتیم. می‌گفت مائیلفدر. گفتم ما یک میلیون نفر از ارتش و سپاه و بسیج آدم داشتیم؟ گفت بله! گفتم هیچ‌وقت فکر نکردی ما با یک میلیون نفر آدم که سلاح داشتیم، تجهیزات داشتیم، توپ داشتیم، تانک داشتیم، چرا به سمت بغداد که در ۱۲۰ کیلومتری ما قرار دارد نرفتیم؟ شما چگونه با ۴هزار آدم می‌خواهید ۸۰۰ کیلومتر مسیر را با این همه مشکل بیایید تهران؟ چه چیزی در ذهن‌تان بود؟ می‌ماند و می‌گفت به ما می‌گفتند حرکت کنید».

خود رجوی هم درباره این عملیات نظر قابل تاملی دارد که سندی بر توهم بالای اوست. رجوی پیش از عملیات گفته بود: «کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم در حد توان و اشل یک ارتش است. چون فقط یک ابرقدرت می‌تواند کشوری را طرف این ملت دستخر کند؛ به‌طور مثال بغداد تا مرز ایران ۱۸۰ کیلومتر فاصله دارد و در طول ۸ سال جنگ ایران ادعای گرفتن آن را نکرده است اما ما می‌خواهیم بیرونه تهران را بگیریم، به به ترتیب به قصرشیرین، سربل‌ذهاب، اسلام‌آباد و بعد کرمانشاه می‌رویم، بعد از آن همدان، قزوین، تاکستان، کرج و بالاخره تهران».

اینها را همراهی می‌کردند؟

برساخته‌های خودشان بود، تصور می‌کردند که مردم با آنها همراهی می‌کنند. در شرایطی که اتفاقات روزهای بعد واقعیت دیگری را پیش چشم آنان آورد. نسرین جزایری یکی از اعضای اتحادیه کمونیست‌ها در جلسه دادگاه خود به این واقعیت اذعان می‌کند و می‌گوید: «به خاطر اینکه توجه نکردم مردم در چه راه و مسیری هستند از مردم جدا افتادم، تا بالاخره در مقابل‌شان قرار گرفتم». مسعود مدنی از دیگر اعضای این اتحادیه نیز به عبارت دیگر همین مفهوم را در جلسه دادگاه خود است: «ما چند نفر اسیر در عملیات مرصاد گرفتیم. یکی از آنها را در همان ۴۸ ساعت اول آوردیم و با او حرف زدیم، نقشه را جلویش گذاشتیم و گفتیم از این مرز، از قصرشیرین تا بغداد چند کیلومتر است؟ می‌گفت ۱۱۰ تا ۱۲۰ کیلومتر. گفتم از قصرشیرین تا تهران چند کیلومتر است؟ گفت: ۸۰۰ کیلومتر است. گفتیم نگاه کن بعد از قصرشیرین تا بغداد هیچ چیز نیست، دشت است. دشت همواره یک جاده است و یک دشت اما برعکس به سمت تهران این همه ارتفاعات، گردنه و شهر است. اینها همه مانع است. بعد سوال کردم ما چقدر آدم داشتیم. می‌گفت مائیلفدر. گفتم ما یک میلیون نفر از ارتش و سپاه و بسیج آدم داشتیم؟ گفت بله! گفتم هیچ‌وقت فکر نکردی ما با یک میلیون نفر آدم که سلاح داشتیم، تجهیزات داشتیم، توپ داشتیم، تانک داشتیم، چرا به سمت بغداد که در ۱۲۰ کیلومتری ما قرار دارد نرفتیم؟ شما چگونه با ۴هزار آدم می‌خواهید ۸۰۰ کیلومتر مسیر را با این همه مشکل بیایید تهران؟ چه چیزی در ذهن‌تان بود؟ می‌ماند و می‌گفت به ما می‌گفتند حرکت کنید».

خود رجوی هم درباره این عملیات نظر قابل تاملی دارد که سندی بر توهم بالای اوست. رجوی پیش از عملیات گفته بود: «کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم در حد توان و اشل یک ارتش است. چون فقط یک ابرقدرت می‌تواند کشوری را طرف این ملت دستخر کند؛ به‌طور مثال بغداد تا مرز ایران ۱۸۰ کیلومتر فاصله دارد و در طول ۸ سال جنگ ایران ادعای گرفتن آن را نکرده است اما ما می‌خواهیم بیرونه تهران را بگیریم، به به ترتیب به قصرشیرین، سربل‌ذهاب، اسلام‌آباد و بعد کرمانشاه می‌رویم، بعد از آن همدان، قزوین، تاکستان، کرج و بالاخره تهران».

حالا شما می‌خواهید بیایید تهران؟

شما ملاحظه فرمودید که اینها در داخل تبلیغات زیاد می‌کردند، به خارج هم که رفتند تبلیغات زیاد می‌کنند، به اینکه مردم در اختناقند و خودشان هم مخافقند با جمهوری اسلامی، در ۱۰۰ تا ۶ تا موافق دارد جمهوری اسلامی، با فوقش ۱۰ تا ولی سایرین همه موافق منفی و مخالف هستند. همه آمال‌شان را به شمال دوخته بودند و بیشتر تبلیغات این بود که شمال دیگر تقریباً صد درصد مخالف با جمهوری اسلامی هستند. اینها همه فوای‌شان را جمع کردند و به آمل آن حمله وحشیانه غافلگیرانه را کردند، به امید اینکه مردم آمل هم با آنها همدست شوند و آمل را مرکز استان قرار بدهند و بعد مازندران و جاهای دیگر و رشت و... را بگیرند و جلو بروند. اینها به خیال خودشان با دست ملت می‌خواستند که- همان ملتی که آنها ترانسیت که مخالفند با جمهوری اسلامی- با اینها بیایند و مرکز را هم بگیرند و حکومت را تغییر بدهند و بعد هم هر طوری که دل‌شان می‌خواهد عمل بکنند، مرتجعان را هم از بین ببرند؛ ولی مواجه شدند با مخالفت مردم- مهم مخالفت مردم بود- [شکست خوردند] و ما باید تشکر کنیم از شهر آمل و آن مردم فداکار که مع‌الأسف، خون عده‌ای را هم شهید دادند لکن خوب این مطلب را ثابت کردند که اتجایی که شما تمام آمال‌تان به اینجا بود با شما مخالفند؛ حالا شما می‌خواهید بیایید تهران؟ می‌خواهید بیایید تهران؟ خوب همین مسأله بود ضمن اینکه در ۱۰ بهمن ۶۰ صحیفه امام، ج۱۶، ص ۲) اینها نمی‌توانند بفهمند و نخواهند بفهمند که سربازهای ایران از نظامی و پاسدار و سایر قوای مسلح با ایمان است که دارند پیش می‌روند تمام قدرت‌ها یک طرف ایستادند و یک قدرت ایمان هم در مقابل آنها یک طرف و قدرت ایمان بر آنها غلبه کرد و غلبه می‌کند. اینها جامعه‌ای که اسلام در او وجود پیدا کرده است و پیاده شده است، این جامعه را ندیدند تا بفهمند. در کتاب‌ها هم همچو جامعه‌ای را نخوانده‌اند تا بفهمند. الگار گواه آنها هم نمی‌رسد به این امر که بتوانند بفهمند جامعه اسلامی یعنی چه در تاریخ، در عین حالی که خوانده‌اند که عده‌های بسیار کم و ارتش بسیار کم اسلام بر دولت‌های طاغوت بسیار قدرتمند مثل ایران سابق و مثل روم غلبه کردند و این غلبه، غلبه ایمان بود. آنها را آنطور غربی‌ها غیرنده کردند و تبلیغات بر ضد اسلام و بر ضد ایمان و بر ضد انبیا کردند که غفلت کردند از ایمان و اسلام و روی آن غفلت شده است. این جامعه را نمی‌بینند و نمی‌فهمند. اگر این عده‌ای که در جنگل بودند از اختناقند تا بفهمند. الگار گواه آنها هم نمی‌رسد به این امر که بتوانند بفهمند جامعه اسلامی یعنی چه در تاریخ، در عین حالی که خوانده‌اند که عده‌ای بسیار کم و ارتش بسیار کم اسلام بر دولت‌های طاغوت بسیار قدرتمند مثل ایران سابق و مثل روم غلبه کردند و این غلبه، غلبه ایمان است. همه‌اش این است. بنابراین کسی نمی‌تواند به اینکه بگوید که ما با مخالفت مردم، مهم مخالفت مردم بود- [شکست خوردند] و ما باید تشکر کنیم از شهر آمل و آن مردم فداکار که مع‌الأسف، خون عده‌ای را هم شهید دادند لکن خوب این مطلب را ثابت کردند که اتجایی که شما تمام آمال‌تان به اینجا بود با شما مخالفند؛ حالا شما می‌خواهید بیایید تهران؟ می‌خواهید بیایید تهران؟ خوب همین مسأله بود ضمن اینکه در ۱۰ بهمن ۶۰ صحیفه امام، ج۱۶، ص ۲) اینها نمی‌توانند بفهمند و نخواهند بفهمند که سربازهای ایران از نظامی و پاسدار و سایر قوای مسلح با ایمان است که دارند پیش می‌روند تمام قدرت‌ها یک طرف ایستادند و یک قدرت ایمان هم در مقابل آنها یک طرف و قدرت ایمان بر آنها غلبه کرد و غلبه می‌کند. اینها جامعه‌ای که اسلام در او وجود پیدا کرده است و پیاده

خوشحالی منافقین از ترور خلق توسط کمونیست‌ها

درباره همکاری سازمان منافقین با اتحادیه‌های کمونیست‌ها، از سوی برخی اعضا در دادگاه محاکمه اعضای این اتحادیه نکاتی مطرح شده است. از جمله کامران صمیمی در بخشی از صحبت‌های خود در دادگاه می‌گوید: «در قصرشیرین تا بغداد چند کیلومتر است؟ می‌گفت ۱۱۰ تا ۱۲۰ کیلومتر. گفتم از قصرشیرین تا تهران چند کیلومتر است؟ گفت: ۸۰۰ کیلومتر است. گفتیم نگاه کن بعد از قصرشیرین تا بغداد هیچ چیز نیست، دشت است. دشت همواره یک جاده است و یک دشت اما برعکس به سمت تهران این همه ارتفاعات، گردنه و شهر است. اینها همه مانع است. بعد سوال کردم ما چقدر آدم داشتیم. می‌گفت مائیلفدر. گفتم ما یک میلیون نفر از ارتش و سپاه و بسیج آدم داشتیم؟ گفت بله! گفتم هیچ‌وقت فکر نکردی ما با یک میلیون نفر آدم که سلاح داشتیم، تجهیزات داشتیم، توپ داشتیم، تانک داشتیم، چرا به سمت بغداد که در ۱۲۰ کیلومتری ما قرار دارد نرفتیم؟ شما چگونه با ۴هزار آدم می‌خواهید ۸۰۰ کیلومتر مسیر را با این همه مشکل بیایید تهران؟ چه چیزی در ذهن‌تان بود؟ می‌ماند و می‌گفت به ما می‌گفتند حرکت کنید».

خود رجوی هم درباره این عملیات نظر قابل تاملی دارد که سندی بر توهم بالای اوست. رجوی پیش از عملیات گفته بود: «کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم در حد توان و اشل یک ارتش است. چون فقط یک ابرقدرت می‌تواند کشوری را طرف این ملت دستخر کند؛ به‌طور مثال بغداد تا مرز ایران ۱۸۰ کیلومتر فاصله دارد و در طول ۸ سال جنگ ایران ادعای گرفتن آن را نکرده است اما ما می‌خواهیم بیرونه تهران را بگیریم، به به ترتیب به قصرشیرین، سربل‌ذهاب، اسلام‌آباد و بعد کرمانشاه می‌رویم، بعد از آن همدان، قزوین، تاکستان، کرج و بالاخره تهران».

اینها را همراهی می‌کردند؟

ضعف در تحلیل صرفا مخصوص مائوییست‌هانبود. عمده گروهک‌های تجزیه‌طلب در مرزهای غربی و شرقی و در شمال و جنوب کشور، با همین تحلیل که مردم ما را همراهی خواهند کرد، با به اینا تعداد که چندروزه به مرکز می‌رسیم، پیامدنظام خود را به کام مرگ فرستادند؛ از کودتای نوژه تا فتنه خوارج جاویدان مجاهدین خلق که در مرصاد خاموش شد. سردار غلامعلی رشید روایت تامل‌برانگیزی از یکی از اسرای عملیات مرصاد دارد که حکایت ضعف در تحلیل بدنه و توهم بالای سران منافقین است: «ما چند نفر اسیر در عملیات مرصاد گرفتیم. یکی از آنها را در همان ۴۸ ساعت اول آوردیم و با او حرف زدیم، نقشه را جلویش گذاشتیم و گفتیم از این مرز، از قصرشیرین تا بغداد چند کیلومتر است؟ می‌گفت ۱۱۰ تا ۱۲۰ کیلومتر. گفتم از قصرشیرین تا تهران چند کیلومتر است؟ گفت: ۸۰۰ کیلومتر است. گفتیم نگاه کن بعد از قصرشیرین تا بغداد هیچ چیز نیست، دشت است. دشت همواره یک جاده است و یک دشت اما برعکس به سمت تهران این همه ارتفاعات، گردنه و شهر است. اینها همه مانع است. بعد سوال کردم ما چقدر آدم داشتیم. می‌گفت مائیلفدر. گفتم ما یک میلیون نفر از ارتش و سپاه و بسیج آدم داشتیم؟ گفت بله! گفتم هیچ‌وقت فکر نکردی ما با یک میلیون نفر آدم که سلاح داشتیم، تجهیزات داشتیم، توپ داشتیم، تانک داشتیم، چرا به سمت بغداد که در ۱۲۰ کیلومتری ما قرار دارد نرفتیم؟ شما چگونه با ۴هزار آدم می‌خواهید ۸۰۰ کیلومتر مسیر را با این همه مشکل بیایید تهران؟ چه چیزی در ذهن‌تان بود؟ می‌ماند و می‌گفت به ما می‌گفتند حرکت کنید».

خود رجوی هم درباره این عملیات نظر قابل تاملی دارد که سندی بر توهم بالای اوست. رجوی پیش از عملیات گفته بود: «کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم در حد توان و اشل یک ارتش است. چون فقط یک ابرقدرت می‌تواند کشوری را طرف این ملت دستخر کند؛ به‌طور مثال بغداد تا مرز ایران ۱۸۰ کیلومتر فاصله دارد و در طول ۸ سال جنگ ایران ادعای گرفتن آن را نکرده است اما ما می‌خواهیم بیرونه تهران را بگیریم، به به ترتیب به قصرشیرین، سربل‌ذهاب، اسلام‌آباد و بعد کرمانشاه می‌رویم، بعد از آن همدان، قزوین، تاکستان، کرج و بالاخره تهران».

اینها را همراهی می‌کردند؟

ضعف در تحلیل صرفا مخصوص مائوییست‌هانبود. عمده گروهک‌های تجزیه‌طلب در مرزهای غربی و شرقی و در شمال و جنوب کشور، با همین تحلیل که مردم ما را همراهی خواهند کرد، با به اینا تعداد که چندروزه به مرکز می‌رسیم، پیامدنظام خود را به کام مرگ فرستادند؛ از کودتای نوژه تا فتنه خوارج جاویدان مجاهدین خلق که در مرصاد خاموش شد. سردار غلامعلی رشید روایت تامل‌برانگیزی از یکی از اسرای عملیات مرصاد دارد که حکایت ضعف در تحلیل بدنه و توهم بالای سران منافقین است: «ما چند نفر اسیر در عملیات مرصاد گرفتیم. یکی از آنها را در همان ۴۸ ساعت اول آوردیم و با او حرف زدیم، نقشه را جلویش گذاشتیم و گفتیم از این مرز، از قصرشیرین تا بغداد چند کیلومتر است؟ می‌گفت ۱۱۰ تا ۱۲۰ کیلومتر. گفتم از قصرشیرین تا تهران چند کیلومتر است؟ گفت: ۸۰۰ کیلومتر است. گفتیم نگاه کن بعد از قصرشیرین تا بغداد هیچ چیز نیست، دشت است. دشت همواره یک جاده است و یک دشت اما برعکس به سمت تهران این همه ارتفاعات، گردنه و شهر است. اینها همه مانع است. بعد سوال کردم ما چقدر آدم داشتیم. می‌گفت مائیلفدر. گفتم ما یک میلیون نفر از ارتش و سپاه و بسیج آدم داشتیم؟ گفت بله! گفتم هیچ‌وقت فکر نکردی ما با یک میلیون نفر آدم که سلاح داشتیم، تجهیزات داشتیم، توپ داشتیم، تانک داشتیم، چرا به سمت بغداد که در ۱۲۰ کیلومتری ما قرار دارد نرفتیم؟ شما چگونه با ۴هزار آدم می‌خواهید ۸۰۰ کیلومتر مسیر را با این همه مشکل بیایید تهران؟ چه چیزی در ذهن‌تان بود؟ می‌ماند و می‌گفت به ما می‌گفتند حرکت کنید».

خود رجوی هم درباره این عملیات نظر قابل تاملی دارد که سندی بر توهم بالای اوست. رجوی پیش از عملیات گفته بود: «کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم در حد توان و اشل یک ارتش است. چون فقط یک ابرقدرت می‌تواند کشوری را طرف این ملت دستخر کند؛ به‌طور مثال بغداد تا مرز ایران ۱۸۰ کیلومتر فاصله دارد و در طول ۸ سال جنگ ایران ادعای گرفتن آن را نکرده است اما ما می‌خواهیم بیرونه تهران را بگیریم، به به ترتیب به قصرشیرین، سربل‌ذهاب، اسلام‌آباد و بعد کرمانشاه می‌رویم، بعد از آن همدان، قزوین، تاکستان، کرج و بالاخره تهران».

اینها را همراهی می‌کردند؟

ضعف در تحلیل صرفا مخصوص مائوییست‌هانبود. عمده گروهک‌های تجزیه‌طلب در مرزهای غربی و شرقی و در شمال و جنوب کشور، با همین تحلیل که مردم ما را همراهی خواهند کرد، با به اینا تعداد که چندروزه به مرکز می‌رسیم، پیامدنظام خود را به کام مرگ فرستادند؛ از کودتای نوژه تا فتنه خوارج جاویدان مجاهدین خلق که در مرصاد خاموش شد. سردار غلامعلی رشید روایت تامل‌برانگیزی از یکی از اسرای عملیات مرصاد دارد که حکایت ضعف در